

داستانهای زنکام

پیرن خدی



نشر مرکز

فهرست

۱	یادداشت ناشر
۴	وصیت‌نامه
۶	یادداشت‌های جبهه
	داستان ناتمام $(A+B)$
۱۵	فصل یکم
۳۷	فصل دوم
۶۶	فصل سوم
۷۸	داستان ناتمام $(A-B)$
۹۴	داستان ناتمام $(A \times B)$
۹۸	داستان ناتمام $(A+C)$
۱۰۲	داستان ناتمام $(A-C)$
۱۰۵	داستان ناتمام $(A \times C)$
۱۰۸	داستان ناتمام $(A+B^2)$
۱۱۱	داستان ناتمام $(A-B^2)$
۱۱۳	داستان ناتمام $(A \times B^2)$
۱۱۵	داستان ناتمام (A^2+B)

- ۱۱۷.....داستان ناتمام (A^2-B) .
- ۱۱۸.....داستان ناتمام $(A^2 \times B)$.
- ۱۱۹.....داستان ناتمام $(A+C^2)$.
- ۱۲۰.....داستان ناتمام $(A-C^2)$.
- ۱۲۱.....داستان ناتمام $(A \times C^2)$.
- ۱۲۲.....داستان ناتمام (A^2+C^2) .
- ۱۲۳.....داستان ناتمام (A^2-C^2) .
- ۱۲۴.....روایت اول داستان شب سهراب‌کشان از مجموعه داستان یوزپلنگان
- روایت دوم داستان شب سهراب‌کشان به نام کشتزار استخوانهای سهراب از مجموعه
- ۱۲۹.....داستان یوزپلنگان
- ۱۳۶.....روایت اول داستان سه‌شنبه خیس از مجموعه داستان یوزپلنگان
- روایت اول داستان مرثیه‌ای برای چمن از مجموعه داستان دوباره از همان
- ۱۴۲.....خیابانها
- ۱۴۸.....روایت اول داستان ناتمام رودخانه‌ای برای ستونیار
- ۱۵۱.....روایت دوم داستان ناتمام رودخانه‌ای برای ستونیار

بسمه تعالی

چهارشنبه ۶۷/۲/۲۱

ساعت حرکت از مجتمع ۱/۴۰

ورود به دبیرستان قدس (بعد از پرس و جوی فراوان) ساعت $۲\frac{1}{4}$
نوشیدن آب سرد - بوسیدن بچه‌های سرایدار و سرایداری که نماز
می‌خواند.

ساعت حرکت از سنندج $۲\frac{3}{4}$

پوروین محسنی آزاد، کاظمی، حسن نژاد، رحیمی بشر، حدیثی جلالی،
نخجیری، فلیحی، شفیعی، حقانی، تحریری، نجدی (هوا آفتابی و
مقبول). تنها برادر کاظمی روزه است حتی با حال زکام ولی با روحیه‌ای
بسیار مهربان و مقاوم، به همه ما نفری دو کلوچه می‌دهد لحظات اولیه
حرکت، در سکوت می‌گذرد. پذیرایی کلوچه، گرفتن ابلاغ از برادر
کاظمی. فلیحی شیرینی و تخمه خریده است. در آغاز جاده کوهستانی،
فلیحی و شفیعی هم ابلاغ گرفته‌اند.

مزرعه سرخ شقایق.

کنار دریاچه () عکس گرفتیم و زدیم به اولین تونل. جاده پیچ‌های تند و

تیزی دارد و باریک. سمت راست جاده، زمین است شخم‌زده یک جفت گاو بسته به خیش.

با خدا و نماز

کنار خدا به نماز

ایستاده‌ام تا در صدای اذان باز یابمت.

در ۳۰ کیلومتری دیواندره، یک دره شقایق. مینی‌بوس را نگهداشتیم و همه تالای شقایق‌ها دویدیم در ته دره، در بستری سرخ، عکس گرفتیم.

از برادری که محافظ ماست، اسلحه کلاش را گرفتم، یک عکس تکی گرفتم. تحریری عکس مرا گرفت. حدیثی یک شقایق توی لوله اسلحه من می‌گذارد. یادم آمد، هنگامی که از لشکر سنندج راهی شدیم وحید مرا بوسید و در گوشم آیه‌ای از قرآن خواند. حالا داریم از دوراهی بیجار - دیواندره می‌پیچیم به طرف دیواندره ژاندامری جاده را بسته که اتومبیل‌ها مجبور به توقف باشند این طوری

(جای خالی در دستنویس)

ساعت ۴/۵ از دیواندره می‌گذریم. از توی مینی‌بوس و از تنها خیابان و مردم تنهای آن و زنی بلند کنار پیاده‌رو عکس می‌گیرم، امیدوارم عکس‌ها خوب از آب درآید.

ساعت ۴/۵۰ به () رسیده‌ایم و ساعت ۵ به ایرانخواه که هر دو تقریباً قریه یا بخش کوچکی هستند. ساعت ۵/۱۰ به محور شهید چمران رسیده‌ایم.

عکسی از این محور می‌گیریم، بدون اغراق در فاصله هر ده کیلومتر، پایگاه یا پادگانی بر یک ارتفاع دیده می‌شود. در هر دو سمت ما تپه‌های

بی‌پایان و سبز دیده می‌شود. در سمت چپ ما، آن سوی تپه‌ها، ردیفی از کوه‌های خاموش، لکه‌های سفید برف را با سرمای دور و درونش هنوز از تن نمی‌تکاند، بهار اطرافش را پس می‌زند. رودخانه (سن‌ته، Senteh) را سمت چپ داریم.

گردان عملیاتی علی‌ابن‌ابیطالب را می‌بینم در آغاز روستای () هستند. از منطقه عملیاتی شهید قطب‌الدینی می‌گذریم. به‌راستی در هر قدم، یک تازه، یک غریبه، یک طبیعت دور از دسترس، می‌آید و آهسته می‌گذرد. سبزه‌ای که در سرتاسر چشم‌انداز ماست به گفته تحریری، علف نیست شبدر است که در خطوط موازی شخم‌زده، کاشته شده است.

ساعت ۵/۵۰ دقیقه به سقز می‌رسیم. بزرگتر از آن است که قبلاً فکر می‌کردم. با مردمی کمی زود جوش‌تر از سنندجی‌ها و بسیار فقیرتر. در میدان شهر، پوروین محسنی‌آزاد و حسن‌زاده و شفیعی و جلالی پیاده شده و با ربوسی و طلب آمرزش از هم جدا می‌شویم، آنها وارد محل مجتمع شده و من از مردم و میدان شهر عکس می‌گیرم. بچه سه تا چهار ساله‌ای کف پیاده‌رو نشسته و می‌گیرد و مادرش هیچ تلاشی برای برداشتن او ندارد نزدیک می‌شوم که عکس بگیرم. دخترک دراز می‌کشد و پاهایش را بر زمین می‌کوبد حسابی قشقرق راه انداخته. دوربین را روی صورتش می‌گیرم با خوشحالی خودش را کنار می‌کشد دکمه را می‌زنم. زن دیگری که شلوار کردی پوشیده و پستانهای بزرگش زیر یک لاپیراهن تکان می‌خورد، می‌پرسد عکس چند اندازی؟ فقط لبخند می‌زنم و سرم را تکان می‌دهم.

تحریری می‌رود دوباره فیلم می‌خرد. بچه‌ها پراکنده شده‌اند، فقط یک اتومبیل لوکس لای تاکسی‌ها و مینی‌بوس‌ها به چشم می‌خورد که راننده‌اش